

# گلستان سعدی

به کوشش دکتر خلیل خطیب زابهر

استاد دانشگاه تهران

با معنی و آوازه ها و شرح بیت ها و جمله های

دشوار و برخی کلماتی دستوری و ادبی



سعدی، مصلح بن عبدالله - ۶۹۱ ق.  
گلستان

گلستان: با معنی واژه ها و شرح جمله ها و بیت‌های دشوار و برخی  
نکته های دستوری و ادبی و فهرست آیات و اعلام و امثال و قوافی و قواعد  
دستوری / مصلح بن عبدالله سعدی، بکوشش خلیل خطیب رهبر. - تهران:  
صفیعلیشاه، ۱۳۴۸.  
ی، ۶۹۵ ص.  
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.  
کتابنامه: ص. ۶۹۳-۶۹۵.

ISBN: 978-964-5626-31-8

۱. نشر فارسی - قرن ۷ ق. الف. خطیب رهبر، خلیل، ۱۳۰۲، مصحح.  
ب. عنوان.  
PIR ۵۲۱۱  
۸ فا ۸/۸۳۱  
۱۳۴۸  
کتابخانه ملی ایران ۶۰۶-۵۲ م



انتشارات صفی علیشاه  
گلستان سعدی

به کوشش: دکتر خلیل خطیب رهبر

چاپ بیست و ششم: ۱۳۹۵

چاپ: نوبهار

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰/۰۰۰ ریال

ISBN: 978-964-5626-31-8

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۲۶-۳۱-۸

نشانی دفتر: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، نرسیده به جمهوری

پلاک ۳۷

تلفن: ۶۶۴۶۱۱۹۳ - ۶۶۹۶۱۵۶۴

حق چاپ با این حواشی برای مؤلف محفوظ می باشد.

باب اول در سیرت پادشاهان

۴۷	حکایت (۱) پادشاهی را شنیدم	
۵۰	(۲) یکی از ملوک خراسان محمود سبکتکین را	
۵۲	(۳) ملوک زاده‌ای را شنیدم که کوتاه بود	
۵۷	(۴) طایفه دزدان عرب بر سر کوهی نشسته بودند	
۶۶	(۵) سرهنگ زاده‌ای را بر در سرای اغلش دیدم	
۶۸	(۶) یکی را از ملوک عجم حکایت کنند	
۷۳	(۷) پادشاهی با غلامی عجمی در کشتی نشست	
۷۴	(۸) هرمز را گفتند وزیران پدر را چه خطا دیدی	
۷۵	(۹) یکی از ملوک عرب رنجور بود در حالت پیری	
۷۷	(۱۰) بر بالین یحیی، پیامبر، علیه السلام	
۸۰	(۱۱) درویشی مستجاب الدعوه در بغداد پدید آمد	
۸۱	(۱۲) یکی از ملوک بی انصاف پارسائی را دید	
۸۱	(۱۳) یکی از ملوک را شنیدم که شبی در عشرت روز کرده بود	
۸۵	(۱۴) یکی از پادشاهان پیشین در رعایت مملکت سستی کردی	
۸۷	(۱۵) یکی از وزراء معزول شد	
۹۰	(۱۶) یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد نزد من آورد	
۱۰۰	(۱۷) تنی چند از روندگان در صحبت من بودند	
۱۰۳	(۱۸) ملوک زاده‌ای گنج فراوان از پدر میراث یافت	
۱۰۵	(۱۹) آورده‌اند که نوشین روان عادل را در شکار گاهی	
۱۰۶	(۲۰) غافل را شنیدم که خانه رعیت خراب کردی	
۱۰۸	(۲۱) مردم آزاری را حکایت کنند	
۱۰۹	(۲۲) یکی را از ملوک مرضی هایل بود	
۱۱۱	(۲۳) یکی از بندهگان عمرولیث گریخته بود	
۱۱۲	(۲۴) ملوک زوزن را خواجه‌ای بود کریم النفس	
۱۱۶	(۲۵) یکی از ملوک عرب شنیدم که متعلقان را همی گفت	
۱۱۸	(۲۶) ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی	
۱۲۰	(۲۷) یکی در صنعت کشتی گرفتن سر آمده بود	
۱۲۲	(۲۸) درویشی مجرد بگوشه‌ای نشسته بود	
۱۲۵	یکی از وزراء پیش ذوالنون مصری رفت	
۱۲۵	(۳۰) پادشاهی بکشتن بی گناهی فرمان داد	
۱۳۶	(۳۱) وزرای انوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه همی کردند	
۱۲۷	(۳۲) شپادی گیسوان بافت یعنی علویست	
۱۲۹	(۳۳) یکی از وزراء بر زیردستان رحم کردی	

- حکایت (۳۴) یکی از پسران هارون الرشید پیش پدر آمد  
 (۳۵) با طایفه بزرگان بکشتی در، نشسته بودم  
 (۳۶) دو برادر یکی خدمت سلطان کردی  
 (۳۷) کسی مزده پیش انوشیروان عادل آورد  
 (۳۸) گروهی حکما بحضرت کسری در بمصلحتی سخن همی گفتند  
 (۳۹) هارون الرشید را چون ملک دیار مصر مسلم شد  
 (۴۰) یکی را از ملوک کنیزکی چینی آوردند  
 (۴۱) اسکندر رومی را پرسیدند

### باب دوم در اخلاق درویشان

- (۱) یکی از بزرگان گفت پارسائی را  
 (۲) درویشی را دیدم سر بر آستان کعبه همی مالید  
 (۳) عبدالقادر کیلانی را رحمة الله علیه دیدند  
 (۴) دزدی بخانه پارسائی در آمد  
 (۵) تئی چند از رونندگان متفق سیاحت بودند  
 (۶) زاهدی مهمان پادشاهی بود  
 (۷) یاد دارم که در ایام طهولیت متعدد بودمی و شب خیز  
 (۸) یکی را از بزرگان بمحفلی اندر همی ستوندند  
 (۹) یکی از صلحای لبنان که مقامات او در دیار عرب مذکور بود  
 (۱۰) یکی پرسید از آن گم کرده فرزند  
 (۱۱) در جامع بعلبک وقتی کلمه ای همی گفتم بطریق وعظ  
 (۱۲) شبی در بیابان مکه از بی خوابی بای رفته نماز  
 (۱۳) پارسائی را دیدم بر کنار دریا که زخم بلنگ داشت  
 (۱۴) درویشی را ضرورتی پیش آمد  
 (۱۵) پادشاهی پارسائی را دید  
 (۱۶) یکی از جمله صالحان بخواب دید پادشاهی را در بهشت  
 (۱۷) پیاده ای سر و پا برهنه با کاروان حجاز از کوفه بدر آمد  
 (۱۸) عابدی را پادشاهی طلب کرد  
 (۱۹) کاروانی در زمین یونان بزدند  
 (۲۰) چندانکه مرا شیخ اجل ابو الفرج بن جوزی ... ترک سماع فرمودی  
 (۲۱) لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟  
 (۲۲) عابدی را حکایت کنند  
 (۲۳) بخشایش الهی گم شده ای را در مناهی چراغ توفیق فراراه داشت  
 (۲۴) پیش یکی از مشایخ گله کردم  
 (۲۵) یکی را از مشایخ شام پرسیدند  
 (۲۶) یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم  
 (۲۷) وقتی در سفر حجاز طایفه ای جوانان صاحب دل هم دم من بودند  
 (۲۸) یکی را از ملوک مدت عمر سپری شد  
 (۲۹) ابوهریره ... هر روز بخدمت مصطفی ... آمدی  
 (۳۰) یکی را از بزرگان بادی مخالف در شکم پیچیدن گرفت  
 (۳۱) از صحبت یاران دمشق ملالتی پدید آمده بود

## سعدی و گلستان

در شمال شرقی شهر شیراز، اندکی دورتر از مزار خواجه حافظ، نزدیک باغ دلگشا، آرامگاه بزرگترین گوینده و نویسنده ایران، افصح المتکلمین، شیخ اجل، مشرف الدین، مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی است که تا جهان بریاست «صیت سخنش» در آفاق می‌رود و «ذکر جمیل» وی بهر گونه زبان گفته می‌آید و با گذشت روزگاران بزرگیش نمی‌کاهد و گوهران نظم و نثرش چون مهر جهانتاب بر آسمان ادب فروزنده میماند.

هفت کشور نمی‌کنند امروز بی مقالات سعدی، انجمنی

سعدی در دهه نخستین سده هفتم هجری هر یکی از دودمانهای نژاده شیراز که بگفته خود شیخ همه عالمان دین بودند، دیده بجهان گشود. هنوز طفل بود که از نوازش پدر بی بهره ماند و با درد یتیمی خو کرد و با شوق فراوان بمکتب میرفت و مقدمات علوم را فرامیگرفت و چون بروز نوجوانی رسید سخت پژوهش دین و دانش دل بست. اوضاع آشفته ایران در پایان روزگار سلطان محمد خوارزمشاه و ترکتاز تاتار باین مرز و بوم، بویژه حمله سلطان غیاث الدین، برادر جلال الدین خوارزمشاه بشیراز (سال ۶۲۱)، دانش پژوه جوان را که

هوایی جز آموختن دانش در سر نمی‌پرورد، بر آن داشت که بترک یار و دیار گوید و آهنگ نظامیه بغداد کند، تا در آن سامان با دلی آسوده از خرمن معرفت خوشه چیند. سعدی در نظامیه یک زمان از آموختن نمی‌آسود تا در دانش بدان پایگاه رسید که وی را بدستکاری استادان برگزیدند و چنانکه خود در بوستان آورده است، دستوری یافت درس را پس از تقریر پیشوای ادب بار دیگر برای دانشجویان باز گوید و بتلقین بپردازد. سعدی از محضر دو استاد بزرگ بهره‌ها بر گرفت نخست جمال‌الدین عبدالرحمن ابوالفرج بن جوزی دوم (در گذشته بسال ۶۳۶)، مدرس مدرسه مستنصریه بغداد که بوعظ و تذکیر شهره روزگار بود، دوم عارف معروف، شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد، صاحب عوارف المعارف (در گذشته بسال ۶۳۲) که از وی بنام «شیخ دانای مرشد» یاد کرده است.

آموزش و رهبری این دو استاد چنان در وی اثر بخشید که سعدی پس از سالیان چند در علوم دینی مانند فقه و حدیث و تفسیر و کلام گوی سبقت از همالان بر بود و بمطالعه تاریخ و سیر و قصص روی کرد و از عقاید فرزنانگان در تهذیب نفس و تدبیر منزل و سیاست مدن آگاه شد و در فنّ خطابه و وعظ مهارت یافت و بمشرب عرفان بی‌پرویی از طریقه خاص گرائید.

این گاه، شوق درونی سعدی بجهانگردی و چیره‌دستی وی در مجلس گوئی و وعظ و پریشانی احوال جهان که بقول او چون موی زنگی در هم آشفته بود، سبب گشت که دل بر سفر نهد و بارنجهای آن

## باب اوّل در سیرت پادشاهان

### حکایت (۱)

پادشاهی<sup>۱</sup> را شنیدم بکشتن اسیری اشارت کرد<sup>۲</sup> بیچاره<sup>۳</sup> در آن حالتِ  
نومیدی ملک<sup>۴</sup> را دشنام دادن گرفت<sup>۵</sup> و سقط گفتن<sup>۶</sup> که گفته اند: هر که<sup>۷</sup>  
دست از جان بشوید<sup>۸</sup> هرچه در دل دارد بگوید.

- 
- ۱- پادشاهی: پادشاه + ی وحدت مفید تنکیر ۲- اشارت کرد: فرمان داد
  - ۳- بیچاره: صفت جاننشین موصوف یعنی اسیر بیچاره، معرفه بعهد ذکر
  - ۴- ملک: بفتح اول و کسر دوم شاه، معرفه بعهد ذکر، مفعول غیر صریح - را: حرف اضافه
  - ۵- گرفت: آغاز کرد
  - ۶- سقط گفتن: بد گفتن، دشنام دادن. سقط: بفتح اول و دوم متاع خوار و بی بها، غلط، سهو -  
فعل «گرفت» از این جمله بقرینه جمله معطوف علیه حذف شده یعنی دشنام دادن آغاز کرد.
  - ۷- گفته اند: این فعل را بدو وجه میتوان تأویل کرد نخست - وجه معلوم یعنی ماضی نقلی از  
فعل گفتن که فاعل آن ذکر نشده دوم - وجه مجهول یعنی بجای گفته شده است - در همین
  - ۸- دست از جان بشوید: بترک جان گوید

وقت ضرورت چو نماند گریز

دست بگیرد سرِ شمشیرِ تیز<sup>۱</sup>

\*\*\*

إِذَا يَبُئِسَ الْإِنْسَانُ طَالَ لِسَانُهُ

كَسِنُورٍ مَّغْلُوبٍ يَصُولُ عَلَى الْكَلْبِ<sup>۲</sup>

ملک پرسید: چه میگوید؟ یکی از وزرای نیک محضر<sup>۳</sup> گفت: ای خداوند! همی گوید: <sup>۴</sup> وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ<sup>۵</sup>. ملک را رحمت آمد و از سرِ خون او درگذشت. وزیرِ دیگر که ضد<sup>۶</sup> او بود گفت: ابنای جنس<sup>۷</sup> ما را نشاید<sup>۸</sup> در حضرت پادشاهان جز براستی سخن گفتن. این

۱- معنی بیت: هنگام بیچارگی که راه گریز بسته شود دست برهنه با شمشیر برندهٔ خصم در آویزد و بجنگ برخیزد

۲- معنی بیت: چون آدمی نوید شود زبان درازی کند، چنانکه گربه شکست خورده بر سگ تاختن آرد - تنوین سَور (منعوت) بضرورت حفظ وزن شعر حذف شده است.

۳- نیک محضر: پاکیزه نهاد، آنکه در غیبت بنیکی از مردم یاد میکند. صفت ترکیبی. محضر: بفتح اول و سکون دوم: جای حضور، درگاه، سند اثبات دعوی. نیک محضر معادل

حسن المحضر عربی است ۴- همی گوید: همانا گوید، همی میشوند فعل مفید تأکید

۵- وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ ... جزئی از آیه ۱۲۹ سوره آل عمران: الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَاءِ وَالصَّرَاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. ترجمه: آنانکه انفاق میکنند در

آسانی و سختی و فروخورندگان خشم و بخشاندگان بر مردم و خدا نیکوکاران را دوست میدارد ۶- ضد: مخالف، دشمن، ناهمتا

۷- ابنای جنس: هم رتبانان، هم شأنان، همجنسان و همکاران، در فارسی مفرد آن بکار نمیرود.

۸- ابناء بفتح اول جمع ابن بمعنی پسر - جنس: گونه، یک نوع از هر چیز که درو اقسام چیزها باشد (آندراج) ۸- نشاید، سزاوار نیست.





WWW-3000ok.com

